

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال سوم مرحوم خویی به جریان لاضرر در بدل حیلوله

بحث رسید به اشکالاتی که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) به جریان لاضرر در مسئله بدل حیلوله دارند. دو اشکال را بیان کردیم و هر دو را جواب دادیم. اما اشکال سوم ایشان این است که در اینجا اگر بخواهیم بگوئیم برای بدل حیلوله به لاضرر تمسک کنیم برای اینکه مالک گرفتار ضرر نشود، این يك ضرري در مقابل به خود غاصب وارد می شود. اگر غاصب را ملزم به دادن بدل حیلوله کنیم، گرچه این دفع ضرر از مالک است اما خودش حدوث ضرر بر غاصب است و این به معنای تعارض ضررین است، یعنی ضرر مالک با ضرر غاصب با یکدیگر تعارض می کنند و اگر تعارض کردند «إذا تعارضا تساقطا». در فرضی که تعارض کنند تساقط می کنند، لذا اشکال سوم این است که این جریان لاضرر مبتلای به تعارض دائمی است، در این مسئله بدل حیلوله و با وجود تعارض، تعارضاً تساقطاً، لذا نمیشود به لاضرر تمسک کرد. حالا اگر کسی بگوید این غاصب خودش اقدام بر این ضرر کرده، غاصب اول آمده عین مال را برداشته و این عین مال را وقتی غصب کرده حالا هم باید خودش متحمل ضررهايش بشود، خودش مقدم بر ضرر بوده، خودش اقدام بر ضرر کرده، ایشان در جواب فرمودند غاصب اقدام بر ضمان العین کرده، غاصب اقدام کرده بر اینکه نسبت به عین ضامن باشد، اما دیگر نسبت به بدل حیلوله اقدام نکرده، اگر ما بخواهیم مسئله اقدام بر ضرر را مطرح کنیم غاصب نسبت به خود عین فقط اقدام کرده، اما نسبت به بدل حیلوله اقدامی نکرده، این خلاصه اشکال مرحوم آقای خوئی است.

در جواب اشکال عرض می کنیم که اولاً اگر ما بخواهیم در لاضرر این چنین مطرح کنیم، حتی در مورد خود آن روایت سمره هم مسئله اینطوری بوده برای اینکه صاحب آن خانه مستلزم گرفتار ضرر نشود، پیامبر فرمودند که این درخت را بکن و بیرون بیندازد، کندن درخت و بیرون انداختن مستلزم ضرر بر سمره بوده، چطور می شود که ما بگوئیم پیامبر و اسلام فکر ضرر يك طرف را کرده برای اینکه طرف دیگر گرفتار ضرر نشود دیگری گرفتار ضرر شود. لذا اصلاً باید بگوئیم در قاعده لاضرر این شرط که اگر در يك جایی جاری شود باید مستلزم ضرر بر دیگری نباشد! اینهایی که این شرط را مطرح می کنند می گویند لاضرر امتنانی است، وقتی امتنانی شد باید مستلزم ضرر بر دیگری نباشد، اگر ما با قاعده لاضرر بخواهیم يك ضرري را از کسی دفع کنیم، اما دفع این ضرر از این طریقی که يك ضرري بر دیگری وارد شود، این مخالف با امتنان است. امتنان اقتضا می کند که ضرر بر دیگری نباشد. این بیان در جایی است که ما این قاعده و ضرر و امتنان را نسبت به اشخاص در نظر بگیریم. اما اگر آمدم مسئله امتنان را بالنسبة إلی النوع در نظر گرفتیم، بگوئیم در نوع این موارد که مال مالک متعذر الوصول است، امتنان این چنین است که باید يك فکري بشود، يك بدلي در اختیار مالک قرار داده شود. حالا این ممکن است ضرر بر این غاصب باشد شخصاً، ممکن است ضرر هم نباشد، يك غاصبي باشد که خیلی پولدار است، اصلاً ضرري بر او نباشد، اینها ملاک نیست. ملاک این است که من جهة النوع این امتنان باشد.

ما در سال گذشته بحث خطابات قانونیه را مطرح کردیم که از نظریه های بسیار عمیق و مهمی است که امام (رضوان الله تعالی

علیه) دارند، ولی ما در آخر نتوانستیم نظریه‌ی امام را بپذیریم، اما این را با امام (رضوان الله تعالی علیه) موافقیم، یعنی وقتی که می‌گوئیم يك قاعده‌ای برای تسهیل است، يك قاعده‌ای برای امتنان است؛ این تسهیل و امتنان را بالنسبة إلى النوع باید در نظر بگیریم، یعنی الآن می‌گوئیم صد تا مالك، صد تا غاصب، در نوع این موارد اگر بدل حیلوله داده نشود ضرر است، امتنان بر این نوع این است که شارع يك فکری کند و به جای این مال يك بدل حیلوله‌ای را در نظر بگیرد، ولو برای شخص این غاصب ضرر داشته باشد، این دخالت ندارد، امتنان باید نوعی باشد.

البته می‌توانیم اینطور بگوئیم که باید آنچه که به لحاظ اولی هست ملاحظه شود، الآن ملاحظه اولی را باید نسبت به چه کسی داشته باشد؟ نسبت به مالك. این يك حرفی است که می‌شود در بحث لاضرر هم بعداً مطرح کنیم، بگوئیم کما اینکه در سایر موارد شارع باید ملاحظه‌ی اولی را بکند، یعنی آنکه اولاً و بالذات مقصود هست باید او را ملاحظه کند و اگر این را بگوئیم در قضیه سمره هم حل می‌شود دیگر نیاز به امتنان و امتنان نوعی هم نیست، می‌گوئیم شارع باید ملاحظه اولی را کند، ملاحظه اولی این است که لاضرر می‌گوید باید به این بدل حیلوله داده شود، حالا ولو مستلزم این باشد که به دیگری ضرر هم وارد شود. البته این اشکال سوم مرحوم آقای خوئی را بعضی از اساتید بزرگوار ما هم در بحث معاملاتشان همین اشکال آقای خوئی را قبول کردند که این مبتلا به تعارض است، جواب این است که اگر مبتلا به تعارض است همه جا مبتلا به تعارض است پس جایی برای قاعده لاضرر باقی نمی‌ماند. شما در باب خيارات مثل خيار غبن، لاضرر می‌گوید آن کسی که مغبون شده اگر خيار فسخ معامله را نداشته باشد به او ضرر وارد می‌شود، پس لاضرر برای او خيار می‌آورد و بعد ضرر بر دیگری وارد می‌شود، عقد را که به هم می‌زند دیگری ضرر می‌بیند، همه جا همینطور است و دیگر برای لاضرر موردی باقی نمی‌ماند، اگر ما بخواهیم این مشی مرحوم آقای خوئی را در لاضرر طی کنیم که البته قبل از آقای خوئی هم بعضی این را فرمودند؛ اگر این مشی را بخواهیم طی کنیم سؤال این است که دیگر چه موردی برای لاضرر باقی می‌ماند.

پس ما ببائیم اینطور بگوئیم که لاضرر فقط آنجایی که مقصود اولی و در مرحله اول و در مرتبه‌ی اولاست ضرر را برمی‌دارد، حالا اگر در مرتبه ثانی اگر بر دیگری ضرر وارد می‌شود بشود! کاری به او ندارد، الآن تکلیف این ضرر اولی را باید حل کرد، در ما نحن فيه می‌گوئیم اگر مالك بدل حیلوله را نگیرد ضرر است، پس لاضرر می‌گوید این را باید بگیرد، حالا گرفتن این مستلزم ضرر به دیگری است، باشد! او در مرحله ثانیه است، او به عنوان مقصود ثانی است و لاضرر دیگر شامل آنها نمی‌شود. بعد با این بیان در قضیه سمره هم حل می‌شود، در قضیه سمره آنچه مشکل اولی دارد آن انصاری است که در خانه زندگی می‌کند، مالك این خانه و باغ است، این سمره هم يك درخت در این باغ دارد، برای این مشکل پیش آمده، لاضرر باید بیاید مشکل این را حل کند ولو در مرحله ثانیه مستلزم ضرر به دیگری بشود.

نتیجه گیری

تا اینجا نتیجه این شد که این اشکالات مرحوم آقای خوئی را ما جواب دادیم و آنچه را که مرحوم اصفهانی هم بیان کرده بودند جواب دادیم، کلماتی که از امام (رضوان الله تعالی علیه) در این بحث مطرح شد را هم ذکر کردیم، اشکالش همان اشکالی بود که در کلام مرحوم ایروانی بود که بیان کردیم. این اشکالاتی هم که مرحوم آقای خوئی بیان کردند را هم ذکر کردیم و جواب دادیم. يك اشکال کلی دیگر وجود دارد که مبنایی است که می‌گوید لاضرر فقط نافی است ولی مثبت نیست! این غیر از این است که شامل احکام وجودی و عدمی باشد، می‌گویند لاضرر نمی‌آید برای ما يك حکمی را در جایی اثبات کند مثل لزوم بدل حیلوله که يك حکم است، لاضرر فقط می‌آید يك حکم ثابت مقرر شرعی را نفی می‌کند، نظیر این حرف را در لاضرر هم می‌زنند که لاضرر نافی است اما مثبت نیست، این حرف هم حرف مبنایی است، ما در جای خودش ثابت کردیم که هم لاضرر و هم لاضرر، هم نافی‌اند و هم مثبت. و مواردی که فقها به لاضرر تمسک کردند برای اثبات يك حکم شرعی، آن موارد را هم ذکر کردیم.

به نظر ما ولو قاعده‌ی سلطنت و علی الید و ... نتوانستند دلیل باشند برای بدل حیلوله اما از قاعده لاضرر ما می‌توانیم استفاده

کنیم و بگوئیم بدل حیلولة برای مالک ثابت است، این خلاصه استدلال به لاضرر. چند دلیل دیگر برای بدل حیلولة هست که شنبه عرض می‌کنیم.

يك روايتي را مربوط به لسان و زبان عرض كنيم تا همه از اين روايت بهره‌مند شويم؛

سكوني از امام صادق نقل می‌کند، جلد 18 وسائل الشيعه صفحه 10؛ امام صادق (ع) فرموده است که پیامبر (ص) فرمود «يَعَذَّبُ الله اللسان بعذاب لا يعذب به شيئاً من الجوارح» عذاب لسان يك عذاب خاصي است عذابي که خدای تبارک و تعالی در قیامت برای لسان در نظر گرفته با تمام عذاب‌هایی که برای تمام جوارح بدن هست فرق می‌کند و این سبب می‌شود که ما يك مقدار توجه بیشتری کنیم و لسان خودمان را کنترل کنیم، تا می‌توانیم صحبت نکنیم! تا می‌توانیم سکوت را به عنوان يك عادت برای خودمان قرار بدهیم که البته خیلی مشکل است و این نیاز به تمرین و ریاضت دارد. انسان جایی که بتواند يك حرفی را بزند اما خودش را کنترل کند و این حرف را نزند، زبانش را ببندد، دهانش را ببندد و صحبت نکند، آن وقت در دنباله‌ی روایت «فیقول» یعنی خود همین لسان در روز قیامت «أي رب عذبني بعذاب لم تعذب به شيئاً» من را عذابي می‌کنی که «لم تعذب به شيئاً» هیچ چیز دیگری را این گونه عذاب نکردی، چرا؟ یعنی زبان به اعتراض در می‌آید، باید واقعاً پناه به خدا برد، حالا عذاب‌های دیگری که هست، خود عذاب اخروي را ما درست نمی‌توانیم درک کنیم، حالا این عذاب لسان خیلی شدیدتر است، معلوم می‌شود اینقدر اختلاف وجود دارد که قابل فرق است، قابل میز است، این عذابي که لسان دارد بقیه جوارح ندارند؛ «فیقال له» وقتی که لسان این اعتراض را در روز قیامت می‌کند جواب داده می‌شود «خرجت عنك كلمة» از تو يك کلمه، نمی‌گوید يك یا ده ساعت حرف زدن «فبلغت مشارق الأرض ومغاربها» این کلمه به مشرق و مغرب زمین رسیده «فسفك بها الدم الحرام» يك خون حرام و يك دمی که محترم بوده با آن ریخته شده و يك مال حرام با آن اخذ شد و يك فرج حرام هتك شد، یعنی گاهی يك کلمه از همین دهان که بیرون می‌آید این قابلیت را دارد که به مشرق و مغرب زمین برسد و موجب خونریزی و از بین بردن اموال شود، موجب از بین بردن نوامیس مردم شود. به لسان می‌گویند این کلمه از تو خارج شده و این آثار را داشته و بعد خدا می‌فرماید «وعزتي» قسم به عزت خودم «لأعذبك بعذاب لا أعذب به شيئاً من جوارحك» آنچه که الآن انسان می‌گوید، مخصوصاً الآن که این وسائل ارتباط جمعی و رسانه‌ها خیلی فراوان است و انسان يك کلمه که امروز می‌گوید يك ساعت بعد در کل دنیا این کلمه هست، هر کسی بخواهد این کلمه را گوش می‌کند! با يك کلمه بیائیم حلالی را حرام کنیم، حرامی را حلال کنیم! همین نتایج را دارد. اگر انسان با يك کلمه يك حلالی را حرام کند يك مال محترمی را با يك کلمه بگوید و شهادت بدهد که این مال از احترام خارج شود، یا خونی خدایی نکرده ریخته شود، باید خیلی مراقبت کنیم. زبان خودمان را باید خیلی کنترل کنیم.

باز در يك روايتي پیامبر (ص) می‌فرماید: «من حفظ لسانه فكأنما عمل بالقرآن» خیلی تعبیر عجیبی است! کسی که لسان خود را حفظ کند گویا به قرآن عمل کرده، یعنی به تمام قرآن عمل کرده و جزء متقین، صالحین و ابرار شده، این دیگر غیبت نمی‌کند، تهمت نمی‌زند، دروغ نمی‌گوید، ظلم نمی‌کند، وسیله بسیاری از گناهان کبیره زبان انسان است. «من حفظ لسانه فكأنما عمل بالقرآن».

«السمت أرفع العبادة» سکوت بالاترین عبادت‌هاست. ما در حالات علمای بزرگ این را داشتیم و ما هم علمای بزرگی را دیدیم، گاهی اوقات در يك مجلس يکي دو ساعت، تا کسی از آنها سوال نمی‌کرد اینها حرفی نمی‌زدند. حالا ما تا يك جا می‌رویم دو نفر را می‌بینیم از اظهار فضل و نفي دیگران و تخریب دیگران و هتك دیگران و خدایی نکرده گاهی اوقات به هتك نظام اسلامي و اشکال بر نظام اسلامي، که حالا من نمی‌گویم نباید اشکال باشد، يك وقت آدم يك جایی این انتقاد را می‌کند به موقع و مؤثر، آن لازم است و به عنوان امر به معروف و نهي از منکر واجب می‌شود، ولي جایی که می‌بیند هیچ اثری ندارد، یا انتقاد از يك عالم، انتقاد از يك مسئول، انتقاد از يك شخص، ما خیلی بی‌پرواییم در حرف زدن. زمانه ما هم متأسفانه این چنین شده، بی‌پروایی خیلی فراوان شده، بی‌اخلاقی خیلی فراوان شده، هر کسی تربیونی دارد به مقتضای ذهن خودش و غرور خودش شروع می‌کند هر

صحبتی را مطرح می‌کند. ما یاد این روایت بیافزیم، این روایت را توجه داشته باشیم که این «لا یُعَذَّب» خدا می‌فرماید من برای زبان یک عذابی قرار دادم که بر هیچ یک از اعضای بدن این عذاب را قرار ندادم، انسان یاد همین روایت که بیفتد دائماً باید به فکر فرو برود.

حالا یک کسی یک عیبی دارد، انسان در صدد افشای آن عیب برمی‌آید، چه کار خطرناکی؟ چه کار اشتباهی؟ انسان خودش مگر عیب ندارد؟ اگر واقعاً یک انسانی انصاف داشته باشد ببیند که خودش چقدر عیب دارد، چقدر نقص دارد، انسان باید یک فکری به حال گرفتاری‌های خودش کند، چکار داری که دیگری این عیب را دارد؟ اگر هنر داریم عیب خودمان را بشناسیم، برای علاج عیب خودمان یک فکر و کاری کنیم، چقدر از عمر انسان مگر باقی مانده؟ اینقدر زمانه زود می‌گذرد که انسان هر روز احساس می‌کند به پایان خط رسیده، هر آن احساس می‌کند. یک مقدار به خودمان و زبان خودمان توجه کنیم، از همین حالا شروع کنیم ببینیم در شبانه‌روز چقدر می‌توانیم سکوت کنیم، در منزل، بیرون، در جلسات؛ بنشینیم بررسی کنیم که ببینیم امروز چقدر حرف حسابی زدیم؟ چقدر از این زبان کار کشیدیم؟

«من أراد ان یسلم فالیحفظ لسانه» اگر کسی می‌خواهد سالم باشد لسانش را حفظ کند. این لسان راه برای تطهیر قلب است و راه برای آلودگی قلب است، انسان یک حرفی که می‌زند؛ تا غیبت می‌کند قلبش آلوده می‌شود، تا یک حرفی علیه دیگری می‌زند بلا فاصله قلبش مکدر می‌شود، هر چه این لسان متوقف باشد قلب مزین‌تر و مطهرتر و پاک‌تر باقی می‌ماند.

بنابراین از جهاتی که - ما طلبه‌ها مخصوصاً - خیلی باید به آن توجه داشته باشیم مسئله‌ی لسان است. من یادم می‌آید مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) در مباحثی که در روزهای چهارشنبه مقید بودند یک حدیث اخلاقی را بخوانند و خودشان هم به اساتید حوزه مکرر می‌فرمودند، از قول امام می‌فرمودند که امام خیلی تأکید دارند اساتید یک حدیث اخلاقی بخوانند و نسبت به مسائل اخلاقی طلبه‌ها توجه داشته باشند. ایشان راجع به لسان یک روز طوری صحبت کردند که انسان به این مرز می‌رسید که نذر کند دیگر صحبت نکنند! الا در موارد ضروری. یعنی اگر واقعاً ما به این حد برسیم، خودمان را ملزم کنیم، حالا نمی‌گویم نذر کنیم، خودمان را ملزم کنیم فقط در موارد ضروری حرف بزنیم، در غیر موارد ضروری صحبت نکنیم، زبانمان را نگه داریم، این کلمه‌ای که وقتی لسان اعتراض می‌کند خدایا چرا این عذاب را برای من قرار دادی که بقیه اعضا و جوارح این عذاب را ندارند؟ «خرجت عنك كلمةً قبلغت مشارق الأرض و مغاربها» یک معنای دیگرش این است که گاهی اوقات این کلمه آلودگی و بوی بدش به مشارق و مغارب ارض می‌رسد. حالا معنایش آن معنای ظاهری اولی نیست که ما کردیم، بگوئیم اگر یک کلمه‌ای به همه عالم رسید، گاهی یک کلمه اینقدر آلوده و بد هست که بویش به مشارق و مغارب می‌رسد. این را اگر انسان توجه داشته باشد خیلی مراقبت می‌کند بر حرف زدنش. ان شاء الله خداوند عنایت کند که بتوانیم زبان خودمان را فقط برای عبادتش و موارد ضروری استفاده کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين